

نوع مقاله: پژوهشی

نظریه «ارزش» در نظام اخلاق تعامل با مسیحیان از دیدگاه اسلام

ک. حسن صفایی / دانش پژوه دکتری ادیان ابراهیمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

hasansafaei1395@gmail.com

 orcid.org/0000-0003-2700-3108

akbar.hosseini37@yahoo.com

سیداکبر حسینی قلعه بهمن / دانشیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۲۵ - پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۱۵

چکیده

برخورداری از یک نظام رفتاری و اخلاقی در روابط میان افراد، جوامع و ملت‌ها ضروری است. با توجه به کامل بودن دین اسلام و خاتمه یافتن رسالت انبیای الهی، انتظار می‌رود که این دین در تعامل با ادیان و به‌ویژه اهل کتاب که معتقد به خدای واحد و کتاب آسمانی هستند، به گونه‌ای نظام‌مند عمل کند. این مهم به عللی، از جمله فراوانی پیروان مسیحیت و سابقه تاریخی تعامل اسلام با آنان و در مقایسه با تقابلی که یهودیان با مسلمانان داشته‌اند، در ارتباط با مسیحیان ضرورت مضاعفی پیدا می‌کند. به‌طور مسلم طراحی نظام اخلاقی بدون در نظر داشتن نظریه «ارزش»، آن نظام اخلاقی را بی‌هویت و بی‌معنا می‌سازد. بنابراین قبل از هر چیز در تعامل با مسیحیان، باید به تبیین نظریه «ارزش» در ارتباط با آنان پرداخت. از دیدگاه اسلام هدف از خلقت انسان رسیدن به مقام قرب الهی از طریق عبودیت و بندگی خداوند یکتاست. این مقاله به روش تحلیلی - توصیفی کوشیده چگونگی دستیابی به این هدف، به‌مثابه کامل‌ترین راه رسیدن به کمال و سعادت واقعی را در ارتباط با مسیحیان و براساس آیات قرآن کریم نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: نظریه «ارزش»، نظام اخلاقی، تعامل، مسیحیان، قرب الهی.

مطابق نظر برخی فیلسوفان اخلاق، ارزش گاهی به معنای الزام و ارزش اخلاقی به معنای الزام اخلاقی یا احکام ناظر به فریضه است و گاهی منظور از آن احکام ناظر به فضائل اخلاقی و آنچه که خوب و بد است، می‌باشد (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۳۶). همچنان که خواهد آمد در نظریه ارزش در تعامل با مسیحیان از دیدگاه اسلام هر دو معنا را می‌توان در نظر گرفت؛ به این معنا که اسلام در تعامل با ایشان هم به آنچه که خوب و بد است اشاره دارد، مانند آنجا که درباره حقیقت بشری عیسی علیه السلام و پرهیز از غلو درباره ایشان و شناخت حقیقت بحث میکند (مائده: ۱۷ و ۱۷۷) و هم به آنچه که مطلوب و فریضه است، مانند دعوت به توحید و وحدت بر محور اشتراکات دینی، فرمان می‌دهد (آل عمران: ۶۴). بنابراین نظریه ارزش در این تعامل هم ناظر به شناخت فضائل اخلاقی و آنچه که خوب و بد است و هم ناظر به الزام به سوی آن است.

در اینجا مناسب است به برخی از کتاب‌هایی که در زمینه فلسفه اخلاق بحث کرده‌اند مانند کتاب *اخلاق نیکوماخوسی* از *ارسطو* (۱۳۷۷)، *فلسفه اخلاق* از *ویلیام فرانکنا* (۱۳۷۶)، کتاب *بصیرت اخلاقی* از *دیوید مک‌ناتن* (۱۳۸۶) در جهان غرب و همچنین کتاب *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی* از *علامه مصباح یزدی* (۱۳۸۷) و دیگر کتاب‌هایی که در زمینه انسان‌شناسی و مباحث فلسفه اخلاق و آنچه که ناظر بر ارزش‌های اخلاقی است مانند آنچه که در فهرست منابع آمده است، از سوی دیگر اندیشمندان اسلامی اشاره کرد.

اما درباره حقیقت جملات اخلاقی دو دیدگاه رایج وجود دارد: برخی بر این باورند که احکام اخلاقی از یک واقعیت خارجی حکایت دارند و از نوع جملات خبری هستند. عده‌ای دیگر نیز بر این اعتقادند که احکام اخلاقی از هیچ واقعیت خارجی حکایت نمی‌کنند؛ زیرا این احکام از نوع جملات انشایی هستند. تمام مکاتب اخلاقی عقیده‌ای خارج از این دو فرض ندارند (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۲۸).

به عبارت دیگر برخی از علمای اخلاق معتقدند که حقایق اخلاقی از واقعیت و وجود عینی برخوردارند. در مقابل، عده‌ای دیگر بر آنند که اگرچه احکام اخلاقی دارای حقیقت‌اند، اما واقعیت آنها خارج از اعتبار ذهن نیست. مطابق دیدگاه اول واقعیت‌های اخلاقی صدق باورهای ما را تعیین می‌کنند؛ زیرا آنها مستقل از باورهای اخلاقی ما وجود دارند و اینکه ما درباره این واقعیت‌ها چگونه می‌اندیشیم، نسبت به وجود یا عدم آنها تعیین‌کننده نیست (مک‌ناتن، ۱۳۸۶، ص ۲۵).

دیدگاه اول را «واقع‌گرایی اخلاقی» می‌نامند واقع‌گرایی در اخلاق یعنی اینکه حقایق اخلاقی مستقل از ابزارهای شناخت، دارای ارزش عینی هستند و صدق و کذب آنها براساس وجود واقعی محکی آن گزاره‌ها و مستقل از شخص مدرک است (حسینی قلعه‌بهمن، ۱۳۸۳، ص ۳۱).

دیدگاه دوم در مقابل واقع‌گرایی اخلاقی قرار دارد. مطابق این دیدگاه در این عالم هیچ ارزش واقعی وجود ندارد و منشأ تمام ارزش‌ها به درون انسان محدود می‌شود و درستی یا نادرستی یک چیز از لحاظ اخلاقی به نوع احساس

ما درباره آن وابسته است (مک ناوتن، ۱۳۸۶، ص ۱۵). این نظریه با انکار حقیقت اخلاقی تأکید می‌کند که عقیده اخلاقی - درواقع - یک اعتقاد و باور نیست، بلکه یک نوع نگرش محسوب می‌شود (مک ناوتن، ۱۳۸۳، ص ۳۴). بنابراین در تقسیم‌بندی مکاتب و نظریات اخلاقی بهترین شیوه آن است که آنها را براساس واقع‌گرا و غیرواقع‌گرا بودن دسته‌بندی نماییم (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۳۱).

۱. نظریات واقع‌گرا

در میان نظریات واقع‌گرا به سه نظریه عمده، یعنی نظریات «غایت‌گرا»، «وظیفه‌گرا» و «فضیلت‌محور» اشاره می‌کنیم. در ابتدا و پیش از تبیین نظریه «ارزش در اخلاق تعامل با مسیحیان از دیدگاه اسلام»، ضروری است درباره این رویکردها توضیح مختصری داده شود:

۱-۱. غایت‌گرایی

مطابق نظریه‌های غایت‌گرایانه، یک رفتار اخلاقی براساس ارزشی که در خارج از حوزه اخلاق برای آن در نظر گرفته شده، سنجیده می‌شود. معیار خوبی و بدی یک عمل بستگی به همان ارزش بیرونی و فرااخلاقی دارد که هدف از انجام عمل، دستیابی به آن است. «غایت‌گرایان ارزش اخلاقی را چیزی می‌دانند که مستقل از باورها یا احساسات درباره آن است؛ چیزی که کشفش شاید مستلزم تفکر یا توجه دقیق باشد. بنابراین فرض بر آن است که واقعیتی اخلاقی وجود دارد که ما می‌توانیم واقعاً نسبت به آن حساس باشیم (مک ناوتن، ۱۳۸۳، ص ۵۹). به تعبیری دیگر، نظریات غایت‌انگازانه مدعی‌اند که معیار اساسی یا نهایی حسن، قبح، باید و نباید اعمال به لحاظ اخلاقی عبارت از آن ارزش غیراخلاقی است که به وجود می‌آورد (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۴۵). درباره اینکه غایت اعمال انسانی چه چیزی می‌تواند باشد، اتفاق نظری وجود ندارد. برخی غایت مطلوب از فعل اخلاقی را «لذت»، عده‌ای هدف از کار اخلاقی را «قدرت»، و بعضی نیز دستیابی به «کمال» را هدف نهایی از فعل اخلاقی دانسته‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۲۵).

پس از ارائه توضیح مختصر درباره دیگر نظریات ارزش، انواع نظریات غایت‌گرا را مطرح و در نهایت، نظام اخلاق تعامل با مسیحیان را براساس نظریه ارزش مقبول از منظر اسلام بیان خواهیم کرد.

۱-۲. وظیفه‌گرایی

در مقابل نظریات غایت‌گرایانه که امری فرااخلاقی را غایت خود در نظر گرفته، اعمال خود را براساس آن ارزیابی می‌کردند، دسته دیگری از نظریات اخلاق هنجاری قرار دارند که نظریات «وظیفه‌گرایانه» نامیده می‌شوند. وظیفه‌گرایان معتقدند: علاوه بر خوبی یا بدی نتایج یک عمل یا قاعده، ملاحظات دیگری نیز در کار است که می‌تواند آن عمل یا قاعده را صواب یا الزامی گرداند (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۴۶).

وظیفه‌گرایان مطابقت و عدم مطابقت کارهای انسان را وظیفه، ملاک و معیار اخلاقی بودن، خوبی یا بدی

افعال اختیاری انسان می‌دانند. این نظریات بسته به اینکه بر چه اساسی وظیفه اخلاقی خود را معرفی می‌کنند، به دو دسته «وظیفه‌گرایی عمل‌نگر» و «وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر» تقسیم می‌شوند (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۲۷). برای مثال عده‌ای از قاعده‌نگرها همانند معتقدان به نظریه «امر الهی» مرجع تعیین وظیفه را اراده یا امر الهی می‌دانند، و برخی دیگر به پیروی از کانت، منشأ تعیین وظیفه را «امر مطلق» می‌شمارند (پینکافس، ۱۳۸۲، ص ۱۹).

۱-۳. فضیلت‌محوری

برخلاف غایت‌گرایان و وظیفه‌گرایان، پیروان «اخلاق فضیلت» احکام اساسی در اخلاق را ناظر به غایت و وظیفه نمی‌دانند و در عوض، احکام ناظر به فضیلت را احکام اساسی به‌شمار می‌آورند (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۴۶). مطابق «اخلاق فضیلت»، امر و نهی کردن انسان‌ها و یا تعیین یک غایت به خاطر دستیابی به آن فاقد ارزش اخلاقی است و به جای آن باید آدمیان را به سمت پرورش فضایل در درون خود و پرهیز از رذایل اخلاقی سوق داد. احکام اساسی در باور فضیلت‌محوران اغلب به این صورت بیان می‌شود؛ مثلاً: «تیک‌خواهی انگیزه خوبی است؛» «شجاعت فضیلت است؛» «از نظر اخلاقی، انسان خوب با همه مهربان است» (پینکافس، ۱۳۸۲، ص ۵۵).

از دید *افلاطون* و یونانیان، چهار فضیلت اصلی عبارت است از: «حکمت»، «شجاعت»، «اعتدال» و «عدالت». مطابق سنت مسیحی، مسیحیت هفت فضیلت اصلی را دنبال می‌کند: «ایمان»، «امید» و «محبت» که فضایی الهیاتی هستند و «مصلحت‌اندیشی»، «بردباری»، «اعتدال» و «عدالت» که فضایی انسانی محسوب می‌گردند. برخی از علمای اخلاق مسیحی «تیک‌خواهی» و «عدالت» را فضیلت‌های اصلی اخلاقی به‌شمار آورده‌اند (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۱۴۳-۱۴۴).

۲. انواع غایت‌گرایی

نظریات غایت‌گرا خود به دو دسته «کمال‌گرا» و «نتیجه‌گرا» تقسیم می‌شوند. نظریات غایت‌گرای نتیجه‌گرا هستند؛ مانند سودگرایی و لذت‌گرایی. نظریات غایت‌گرای کمال‌گرا گاهی جزء‌نگرند؛ مانند قدرت‌گرایی، و گاهی کل‌نگرند؛ مانند سعادت‌گرایی و نظریه قرب الهی.

اینک توضیح مختصری درباره انواع نظریات غایت‌گرا ارائه می‌دهیم و سپس بیان می‌کنیم که نظریه «ارزش در نظام اخلاق تعامل با مسیحیان از دیدگاه اسلام» بر نظریه «قرب» استوار است.

۲-۱. سودگرایی

مطابق نظریه «سودگرایی» تنها معیاری که از لحاظ اخلاقی الزام‌آور است و درستی یا نادرستی اعمال براساس آن سنجیده می‌شود، «کسب سود بیشتر» است. تلاش در جهت سودآوری بیشتر یا ایجاد شرایطی که در آن بیشترین غلبه ممکن خیر بر شر در جهان هستی تحقق یابد، هدف نهایی سودگرایان است (همان، ص ۸۶).

نظریه «سودگرایی» دارای تبیین‌های گوناگونی است. در این میان سه نوع از نظریات سودگرایی از شهرت بیشتری برخوردارند و به سودگرایی «عمل‌نگر»، «عام» و «قاعده‌نگر» تقسیم می‌شوند (همان، ص ۸۷-۱۰۳).

۲-۲. لذت‌گرایی

براساس لذت‌گرایی در اخلاق، هر چیزی در ایجاد لذت و حالات خوش انسانی دخیل باشد خوب، و هر چیزی موجب ناخوشایندی و درد باشد قبیح شمرده می‌شود. بنابراین ملاک درستی یک عمل بسته به میزان غلبه لذات بر حالات ناخوشایند آن است (همان، ص ۱۷۹).

با وجود اختلاف‌نظرهایی که در میان طرفداران لذت‌گرایی وجود دارد، اما بیشتر لذت‌گرایان بر این نکته اتفاق دارند که تمام لذت‌ها خوب هستند و خوشایندی در هر امری ملاک ذاتی برای خوبی آن است. آنان «لذت» را برابر با «سعادت» می‌دانند و غایت خوب نزد آنها چیزی است که با لذت همراه باشد (همان، ص ۱۸۰).

۲-۳. قدرت‌گرایی

«قدرت‌گرایی» مکتبی است در اروپا که بر پایه نظریات نیچه بنا نهاده شد. او مدعی گردید: اخلاق مسیحی اخلاق ضعف و ناتوانی است. از این‌رو باید به دنبال اخلاقی باشیم که به مردم توانایی و قدرت تحرک و فعالیت بدهد. بر این اساس او پایه همه فضایل اخلاقی و انسانی را در کسب قدرت قرار داد و معتقد بود: باید دید چه عملی در تقویت حس قدرت‌طلبی ما نقش دارد؟ و چه رفتاری این حس را تضعیف می‌کند؟ او قاطعانه اعلام کرد: ملاک شناخت فضایل و رذایل اخلاقی میزان برانگیختگی حس قدرت‌طلبی نهفته در انسان است (نیچه، ۱۳۵۲، ص ۲۶-۲۷).

براین اساس در مکتب اخلاقی نیچه، برابری انسان‌ها معنایی ندارد؛ زیرا برابری، دستاوردی جز عدم پیشرفت و تضعیف انسان‌ها در پی ندارد. از نگاه او پیشرفت انسان‌ها از طریق هموار کردن مسیر برای کسانی ممکن است که طالب قدرت و نیرومندی هستند، تا دیگران نیز آنها را الگو قرار داده، پیشرفت کنند (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۱۳۵).

۲-۴. سعادت‌گرایی

«سعادت‌گرایی» مکتبی است که ابتدا توسط سقراط، افلاطون و ارسطو پایه‌گذاری شد. این مکتب ارزش‌های اخلاقی را در سایه سعادت و کمال انسان جست‌وجو می‌کند. البته پیروان این مکتب اخلاقی در اینکه مصداق سعادت و کمال انسان چیست، با یکدیگر اتفاق نظر ندارند (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۲۹۹).

سقراط معتقد بود: انسان اگر به چیزی علم داشته باشد به‌طور قطع به آن عمل خواهد کرد. به تعبیر دیگر، دانستن فضیلت باعث حقیقت‌باخت عمل کردن به آن می‌شود (راسل، ۱۳۷۳، ص ۱۵۰).

افلاطون نیز با توجه به نظریه «مُثل» و همچنین ازلی و ابدی بودن روح انسان، معتقد بود: انسان زمانی به سعادت حقیقی دست می‌یابد که دوباره به آن مثال‌ها علم پیدا کند. انجام کارهای نیک و عمل صالح از طریق آموختن حکمت - درواقع - برای رسیدن به آن مثال خیر است (فروغی، ۱۳۷۵، ص ۲۷؛ کاپلستون، ۱۳۸۰، ص ۲۵۲).

از دیدگاه ارسطو، با توجه به قوای گوناگون انسان نیرویی در درون او لازم است تا میان این قوا تعادل ایجاد نماید و انسان به ملکه فضیلت دست بیابد. انسان هر قدر بتواند میان نیروهایش تعادل بیشتری ایجاد کند و رفتار اخلاقی مبتنی بر فضیلت داشته باشد به خداوند بیشتر نزدیک شده است (ارسطو، ۱۳۷۷، ص ۳۰-۳۱).

انسان موجودی مخلوق و دارای نیازمندی ذاتی به خالق خویش است (انسان: ۱) و قوام وجود او به نفس اوست (حجر: ۲۸-۲۹). انسان از نظر هستی‌شناختی از کرامت و ارزش ذاتی برخوردار است (اسراء: ۷۰)، اما توجه او به سوی ارزش‌های متعالی و اکتسابی است (حجرات: ۱۳). انسان به‌طور فطری نسبت به خود و خدای متعال شناخت حضوری دارد (رجبی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۲-۱۲۵). همچنین میل به سعادت، رستگاری و کمال ذاتی نوع انسان است (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۶۸).

مطابق آیات قرآن کریم انسان موجودی است که گرایش شدیدی به کمال دارد (عادیات: ۸). از این رو هر چیزی را که به‌مثابه کمال بیندارد، به صورت نامحدود خواستار است و چون کمال بی‌نهایت چیزی جز ذات باری تعالی نیست، در اینجاست که گرایش به کمال بی‌نهایت با فطرت توحید منطبق می‌شود (روم: ۳۰).

همچنین انسان از قوه عقل و اختیار (کهف: ۷) و توانایی حرکت به سوی کمال برخوردار است. براساس قرآن کریم انسان همواره با تحمل سختی‌ها به دنبال غایت خویش است و آن هدف چیزی رفتن به سوی خدا و ملاقات با پروردگار خویش نیست (انشقاق: ۶). این حرکت تکاملی با مبانی هستی‌شناختی نیز مطابقت دارد و با توجه به حکمت الهی و هدفمندی آفرینش قابل تبیین است (انبیاء: ۱۶).

چون خداوند کامل مطلق است (طباطبائی، ۱۳۶۲ق، ص ۲۸۳)، نسبت به خود و آثار کمالش محبت دارد (بقره: ۲۹). حب الهی در اصل، به انسان تعلق می‌گیرد و مابقی هستی نیز به تبع تأثیری که در کمال انسان دارد، مورد عنایت قرار می‌گیرند (عاملی، ۱۴۰۲ق، ص ۷۱۰). اما با توجه به غفلت انسان از شناخت‌های فطری، خطاپذیری ابزارهای شناخت حسی و شهودی و محدودیت عقل در کشف مصادیق کمال، حکمت و لطف الهی ایجاب می‌کند تا پیامبران را برای هدایت انسان به سوی سعادت و کمال معرفی نماید (نساء: ۱۶۵).

در اسلام، سبقت در ایمان و اطاعت از خدا از اسباب قرب الهی دانسته شده است (واقعه: ۱۰-۱۱). قرآن کریم هدف از خلقت انس و جن را عبادت خداوند بیان می‌نماید (ذاریات: ۵۶). از این رو امیرمؤمنان علی علیه السلام از خداوند می‌خواهد که او را از بهترین بندگان و مقربان درگاه خویش قرار دهد و می‌فرماید: «اجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبِيدِكَ نَصِيْبًا عِنْدَكَ وَ أَقْرَبِهِمْ مَنَزَلَةً مِّنْكَ وَ أَحْصِهِمْ زُلْفَةً لِّدَيْكَ» (قمی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۲). ایشان در حدیث معروف «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ» (صدوق، ۱۳۷۷، ج ۱۰، ص ۶۲؛ محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۴، ج ۷، ص ۳۰۹۴) بر نقش اساسی نماز در قرب الهی تأکید دارد.

قرآن کریم در سوره «علق»، با تأکید بر عدم اطاعت غیر خداوند، به سجده و عبادت برای او دستور می‌دهد و نتیجه این عمل را رسیدن به مقام قرب ذکر می‌کند: «كُلًّا لَّا تُطِغُهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» (علق: ۱۹). بنابراین نیت، اعمال و رفتارهای انسان این قابلیت را دارند که موجبات تقرب او را به درگاه الهی فراهم آورند.

۳. تبیین نظریه «ارزش» در نظام اخلاق تعامل با مسیحیان

پس از توضیح مختصری که درباره مهم‌ترین نظام‌ها و مکتب‌های اخلاقی رایج داده شد و با توجه به اینکه هر نظام اخلاقی دارای مبانی فکری، فلسفی و ارزشی خاص خود است، به تبیین نظریه «ارزش» در نظام اخلاق تعامل با مسیحیان از منظر اسلام می‌پردازیم:

۳-۱. واقع‌گرا بودن

همان‌گونه که بیان شد، عمده نظامات اخلاقی به دو دسته «واقع‌گرا» و «غیر واقع‌گرا» تقسیم می‌شوند. مطابق دیدگاه واقع‌گرایی، نه تنها در خارج از ذهن انسان احکام اخلاقی صادقی وجود دارند (برینک، ۱۹۹۸، ص ۴۶۹)، بلکه این حقایق اخلاقی‌اند که تعیین‌کننده صدق و کذب اعمال و همچنین حسن و قبح اشیا هستند (دنسی، ۱۹۷۶، ص ۵۳۴). از دیدگاه اسلام می‌توان نظریه «ارزش در اخلاق» را مبتنی بر واقع‌گرایی دانست؛ زیرا براساس آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰)، قیل از بیان شارع، حُسن و قبح این مفاهیم انتزاعی برای عقل روشن است. این گزاره‌های اخلاقی ارزش ذاتی داشته، براساس نقشی که در رسیدن به اهداف مطلوب ایفا می‌کنند از قابلیت صدق و کذب برخوردارند و همچنین قابلیت استدلال با براهین عقلی را دارا هستند (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۳-۲۶۴). این معرفت‌های اخلاقی مانند «عدالت خوب است» و «ظلم بد است» محصول دستگاه شناخت و استعداد ادراکی ویژه انسان است (رجبی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۵) و با قطع نظر از دستور خدا یا انسان، دیگری برای آنها ارزش و اعتبار قائل است (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۲۲).

اسلام در ارتباط با مسیحیان، با مسلم‌ دانستن ابتدای این ارزش‌های اخلاقی بر واقعیت‌های عینی، با آنان وارد تعامل شده است. تأکید قرآن کریم بر سلوک در طریق حق و تسلیم بودن در مقابل پیامبران الهی بر محوریت عدل و احسان با توجه به حسن ذاتی آنها استوار است. دعوت به اسلام، توحید و وحدت در پرتو ایمان به خدای متعال به سبب تأثیری است که در سعادت واقعی مسیحیان دارد. بر همین اساس، اسلام مسیحیان را به بازگشت و پایداری در مسیر حقیقت دعوت می‌کند و از هرگونه تفسیر و پندار خلاف واقع در امر دین، از جمله مسئله «تثلیث» (فرزند داشتن خداوند) برحذر می‌دارد و به تبیین حقیقت بشری حضرت عیسی علیه السلام به منزله پیامبر الهی می‌پردازد و از آنان می‌خواهد که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تبعیت کنند. به عبارت دیگر، اسلام در دعوت مسیحیان به سوی کمال و سعادت، بر امور واقعی تأکید دارد و آنان را از هرگونه احساسات، پندارهای نابجا و خلاف واقع برحذر می‌دارد.

۳-۲. غایت‌گرا بودن

مطابق نظریات غایت‌انگارانه معیار اساسی یا نهایی حسن، قبح، باید و نباید اعمال به لحاظ اخلاقی، آن ارزش غیراخلاقی است که در ورای فعل مدنظر است (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۴۵). در اسلام نیز به ارتباط نزدیک میان اعمال و رفتارهای انسان و نتایج حاصل از آن تصریح شده است (زلزال: ۸۷). در واقع، می‌توان گفت: در اسلام یک نظام

هماهنگ از اخلاقیات وجود دارد که اجزا و عناصر آن کاملاً با هم در ارتباطند. این مجموعه مرتبط با هم هدف واحدی را دنبال می‌کنند که همان دستیابی به کمال و سعادت انسان در سایه اعمال اختیاری اوست (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۹).

برای مثال در آیات قرآن کریم ملاک و معیار اساسی برای خوبی عدالت و احسان، نزدیک بودن این مفاهیم ارزشی با تقوای الهی است (مائده: ۸). تلاش در راه خدا از مصادیق احسان شمرده می‌شود که موجبات هدایت و همراهی پروردگار را در پی دارد (عنکبوت: ۶۹). چون غایت تعامل با مسیحیان تأمین سعادت و تقرب آنان به درگاه الهی است، اسلام در این زمینه از تمام اسباب و لوازم هدایت بهره جسته است. تصدیق حضرت عیسی علیه السلام به عنوان پیامبر خدا، دعوت مسیحیان به توحید و بازگشت به مسیر انبیای الهی، و ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همگی از لوازم قرب الهی به‌شمار می‌روند.

۳-۳. تقرب‌گرا بودن

همان‌گونه که در مبانی انسان‌شناختی گفته شد، هدف نهایی همه انسان‌ها رسیدن به کمال مطلق است و این هدف تنها در تقرب به خدای متعال امکان‌پذیر است. همچنین با توجه به مبانی هستی‌شناختی گفته شد: هدفی که انسان در نظر دارد با هدفی که خداوند از خلقت جهان هستی مدنظر دارد، تطابق دارد. علاوه بر این با توجه به محدودیت شناخت‌های انسان در تشخیص مسیر سعادت، حکمت الهی اقتضا می‌کند تا پیامبران در میان مردم باشند و آنان را به سوی سعادت و کمال سوق دهند (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۱۵-۱۶). در اسلام همچنین اعتقاد به وجود خداوند متعال، وحدانیت، مالک بودن، ربوبیت او و توجه به ولایت الهی بسیار مهم است.

با توجه به مسلم بودن وجود خداوند در مسیحیت، و از سوی دیگر وجود برخی انحرافات اعتقادی، مانند باور به «تثلیث» و الوهیت حضرت عیسی علیه السلام، قرآن کریم مسیحیان را به تدبیر فراخوانده است. قرآن کریم در زمینه‌های مذکور به‌طور جدی وارد تعامل با مسیحیان شده و از به انحرافات آنان غافل نبوده است. پیش از اینکه به‌صورت تفصیلی به نحوه تعامل اسلام با مسیحیان بپردازیم، توجه به سه نکته مقدماتی لازم است:

الف. با توجه به آیات قرآن کریم، مخاطب قرار گرفتن مسیحیان همیشه به یک صورت نبوده است. این مواجهه به سبب تعامل با آنان - غیر از مواجهه عام قرآن با تمام انسان‌ها - به سه صورت انجام گرفته است: گاهی مسیحیان به‌طور عام و در قالب «اهل کتاب» و گاهی با عنوان «نصارا» در کنار «یهود» مخاطب قرآن کریم قرار گرفته‌اند و زمانی هم به‌صورت مجزا، تنها با تعبیر «نصارا» مخاطب پیام الهی بوده‌اند. از این‌رو گاهی از تعبیر عام «اهل کتاب» استفاده شده و خطاب به‌حسب شأن نزول، بر مسیحیان اهل کتاب متمرکز است.

ب. تلاش اسلام برای تأمین هدف اخلاقی خود، یعنی فراهم ساختن زمینه مناسب برای دستیابی به کمال و قرب الهی در ارتباط با اهل کتاب، دو نتیجه کلی دارد: در وهله اول اسلام یک هدف حداکثری را مدنظر قرار می‌دهد که همان دعوت به دین مبین اسلام و ایمان به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. در مرحله بعد و در صورت نپذیرفتن اسلام،

تکیه بر نقاط مشترک اعتقادی به سبب وحدت میان مسلمانان و اهل کتاب است که می‌توان آن را به‌نوعی دستاوردی حداقلی به‌حساب آورد.

ج. آنچه در دنبال کردن این دو هدف به‌طور هم‌زمان لازم است، نفی اعتقادات باطل اهل کتاب است. بر این اساس نحوه تعامل اسلام با آنان را می‌توان به دو صورت «سلبی» و «یجابی» در نظر گرفت. در رویکرد «سلبی» قرآن کریم به انتقاد و نفی اعتقادات باطل مسیحیان می‌پردازد، و در رویکرد «یجابی» آنان را به پذیرش دین اسلام و یا - دست کم - پذیرفتن نقاط مشترک در قالب توحید و نبوت حضرت عیسی علیه السلام فرامی‌خواند.

۱-۳-۳. رویکرد سلبی

قرآن کریم برای تأمین هدف نهایی خود، به صرف دعوت به دین اسلام و یا توجه دادن به توحید اکتفا نمی‌کند و هم‌زمان به انحرافات اعتقادی یهود و نصارا واکنش نشان می‌دهد و می‌کوشد تا آنان را از خواب غفلت بیدار ساخته، از ارائه ملاک‌هایی که مبتنی بر خیال باطل است، جلوگیری کند. از مهم‌ترین عقاید باطل و رایج که میان اهل کتاب و به‌ویژه مسیحیان وجود داشت، می‌توان به غلو در دین، شریک قائل شدن برای خدا، و «تثلیث» در مسیحیان اشاره کرد.

۱-۳-۱-۱. نفی تبعیض و غلو

ازجمله این رویکردهای غیرواقعی، رویکرد تبعیض و غلوآمیز یهود و نصاراست که به شدت درباره آن مناقشه شده است. این پندار باطل گاهی آنان را وامی‌داشت که خود را فرزندان خدا و مورد عنایت خاص او بدانند. قرآن کریم از قول آنان می‌فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (مائده: ۱۸). یهود و نصارا معتقد بودند که آنان فرزندان خدا هستند؛ زیرا آنها پیروان عزیز و مسیح علیه السلام بودند و آن دو به گمان پیروانشان فرزندان خدا بودند (فیض کاشانی، ۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۶۸؛ حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۵۰).

یهودیان گفتند: مقام و منزلت ما نزد خداوند مانند مقام و منزلت پسر است نزد پدر. مسیحیان چون حضرت عیسی علیه السلام را پسر خدا می‌دانستند، خود را فرزندان و دوستان خدا معرفی می‌کردند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۷۳). خداوند نیز در پاسخ به هر دو گروه می‌فرماید: نشانه نادرستی گفتار شما این است که به عذاب خدا گرفتار شدید؛ برخی از شما کشته، برخی اسیر و برخی دیگر مسخ شدید. پس شما هم مانند دیگر انسان‌ها بشرید.

قرآن کریم همچنین درباره یکی دیگر از اندیشه‌های تبعیض‌آمیز و باطل یهود و نصارا می‌فرماید: «وَقَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره: ۱۱۱). یهود و نصارا در قبال مسلمانان مدعی بودند که بهشت اختصاص به آنها دارد و لازمه این سخن آن بود که مسلمانان داخل در بهشت نخواهند شد (بلاغی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۱۷).

آنان نه تنها این ادعا را داشتند، بلکه آن را به عنوان یک آرزوی قلبی ابراز می کردند. هر دو گروه چون فقط خودشان را مؤمن به خدا می دانستند، امیدوار بودند به تنهایی وارد بهشت شوند. در اینجا خداوند خطاب به یهود و نصارا می فرماید: آیا شما بر این مطلبی که می گوید دلیلی از تورات و یا انجیل دارید که شاهد گفته تان باشد؟ (بلخی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۱۳۱؛ ملاحویش، ۱۳۸۲ق، ج ۵، ص ۷۶) یا این سخنی از روی گمان و آرزو و هوای نفس است؟ (دروزه، ۱۳۸۳ق، ج ۶، ص ۲۲۲) این درحالی است که سعادت واقعی انسان دایرمدار نام گذاری نیست و هیچ کس در درگاه خدا، جز به خاطر ایمان و عبودیت ارزشی ندارد (طباطبائی، ۲۰۰۲، ج ۱، ص ۲۵۸).

قرآن کریم - در مجموع - عقاید باطل اهل کتاب را «غلو در دین» می نامد و می فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» (مائده: ۷۷). با توجه به این آیه، می توان چنین استنباط کرد که هر نوع خروج از مسیر حق و حقیقت، با نوعی غلو همراه است، و منظور از «غلو در دین» آن است که دین را به شرک آلوده ساخته، از مسیر توحید خارج کردند (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۲۱).

۲-۱-۳. نفی شرک

یکی دیگر از اعتقادات باطل، اعتقاد مسیحیان مبنی بر خدا بودن مسیح ﷺ است. قرآن کریم این اندیشه را به شدت رد می کند و قائلان به این سخن را کافر می خواند: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مائده: ۱۷).

در این باره گفته شده که برخی از مسیحیان عیسی بن مریم ﷺ را به طور قطع خدا می دانستند. عده ای دیگر گفته اند که نصرانیان ابتدا با صراحت الوهیت مسیح را ابراز نمی کردند، اما پس از اینکه معجزات حضرت عیسی ﷺ و از جمله زنده کردن مردگان را مشاهده نمودند، معتقد شدند که مسیح می آفریند و زنده می کند و می میراند و امور عالم را اداره می کند و به عبارت دیگر، او همان خدای مجسم بر روی زمین است.

قرآن کریم با رد این پندار مسیحیان، حضرت عیسی ﷺ و مادرش را همچون سایر انسان ها قابل زوال و هلاکت شمرده و همه مخلوقات را در قبضه قدرت و اراده الهی دانسته است (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۲۰). قرآن کریم با تأکید بر ضرورت توحید و یگانه پرستی از زبان حضرت عیسی ﷺ کافران را به عذابی دردناک بشارت می دهد (مائده: ۷۲-۷۳).

۳-۱-۳. خدا نبودن عیسی ﷺ

قرآن کریم با استفاده از شواهد و قرائن آشکار، به جنبه بشری بودن حضرت عیسی تصریح می کند و می فرماید: عیسی همانند دیگر پیامبران انسان بود و انسان موجودی ممکن و فقیر است و چگونه یک انسان می تواند خدا باشد، درحالی که مالک نفع و ضرر خود و دیگران نیست؟ (مائده: ۷۵-۷۶).

این آیه با صراحت مسیح و مادرش را از آنچه به آنها نسبت داده شده، دور می‌سازد؛ زیرا کسی که از یک زن زاییده شده و همواره به غذا نیازمند است، نمی‌تواند خدای بندگان باشد (طوسی، بی‌تا، ج ۳، ص ۶۰۵). خوردن غذا نیاز دیگری را در پی دارد و به همین علت، او نمی‌تواند خدا باشد و فقط جسمی است که آفریده شده است (سبزواری، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۲۶).

بنابراین مسیح ﷺ و مریم ﷺ تمام لوازم انسان بودن را دارا بودند؛ مانند خوردن، آشامیدن، خوابیدن، راه رفتن، سلامتی، مریض شدن، قوت و ضعف، شکنجه و ظلم و اذیت دیدن، و عبادت کردن. تمام احتیاجات بشری در آنان وجود داشت (طیب، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۴۳۸).

علاوه بر این، تمام پیامبران پیش از مسیح ﷺ با همه معجزاتی که داشتند، خدا نبودند. پس مسیح ﷺ نیز نمی‌تواند خدا باشد. کسی که مدعی خدایی وی شود، مثل کسی است که مدعی خدایی آنان شود؛ زیرا همه آنها در مقام و منزلت مساوی‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳۵۶).

۳-۲-۳. رویکرد ایجابی

قرآن کریم در تعامل با مسیحیان و برای تحقق اهداف متعالی خویش، تنها به رویکرد سلبی اکتفا نمی‌کند. از این رو همزمان که افکار و اعتقادات باطل مسیحیان را رد می‌کند، آنان را به سعادت و کمال دعوت می‌کند. این رویکرد ایجابی در قالب‌های گوناگونی خود را نشان می‌دهد.

دعوت از مسیحیان و تکیه بر نقاط مشترک اعتقادی نتایجی را در پی دارد. این تعامل می‌تواند به ایجاد وحدت میان پیروان اسلام و مسیحیت بینجامد. همچنین می‌تواند به اصلاح اعتقادی آنان منجر شود و در نهایت، می‌تواند گرایش به اسلام را در پی داشته باشد.

۳-۲-۳-۱. دعوت به وحدت

در رویکرد ایجابی قرآن کریم با هدف تعامل سازنده، یعنی تعاملی که هدف اسلام را تأمین کند، رسیدن به وحدت امری دور از انتظار نیست. این در حالی است که یهود و نصارا هرکدام سعی داشتند خود را پیرو آیین حضرت ابراهیم ﷺ بدانند و آن را مایه امتیاز و دستاویزی به منظور برتری جویی علیه دیگری قرار دهند. اسلام با تأکید بر یکتاپرستی و تبعیت از آیین ابراهیم ﷺ همگان را به هدف ایجاد وحدت، به پیروی از پیامبر اکرم ﷺ دعوت می‌کند: «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (بقره: ۱۳۵-۱۳۶).

۳-۲-۳-۲. دعوت به توحید

شاخص‌ترین آیه‌ای که به‌طور عام در ارتباط با دعوت اهل کتاب به سوی توحید وجود دارد، آیه ۶۴ سوره «آل عمران» است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ

لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا آرْتَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ». البته مطابق برخی از اقوال، مفسران شأن نزول این آیه را در ارتباط با مسیحیان دانسته‌اند (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۶۳۹). قرآن کریم در راستای هدفی که از تعامل با مسیحیان در نظر دارد (یعنی اجتماع حول محور توحید و خداپرستی و نفی شرک) در موارد متعدد سعی در اصلاح اعتقادات و تصحیح نگرش پیروان مسیح ﷺ دارد. اسلام با چنین رویکردی سعی دارد تا مسیحیان را از خطاها و اشتباهات فکری و عقیدتی برهاند و آنان را به مسیر توحید و راه انبیا بازگرداند و در نتیجه به سوی کمال سوق دهد.

۳-۳-۳. پذیرش همه پیامبران

اسلام برای وحدت میان پیروان انبیا، بر ایمان به تمام انبیا تأکید می‌کند؛ زیرا اساس تعالیم انبیا یکسان بوده و همگی برای دعوت به سوی خدای متعال و نشان دادن طریق سعادت و کمال از طریق بندگی او آمده‌اند: «قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيِّينَ مِن رَّبِّهِمْ لِاتَّفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (آل عمران: ۸۴).

در این میان پیامبر اکرم ﷺ و مؤمنان پیشتاز ایمان به تمام کتب آسمانی و پیامبران گذشته‌اند؛ زیرا رسیدن به کمال و سعادت نهایی بدون آموزش الهی و بازگشت به او امکان‌پذیر نیست و این تنها با ایمان به خدا و تمام پیامبرانش ممکن است (بقره: ۲۸۵).

۴-۳-۳. دعوت به اسلام

با توجه به اینکه اسلام برای تأمین سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها و از جمله مسیحیان برنامه دارد و در عرصه‌های گوناگون حیات فردی و اجتماعی دارای راهکار است، قرآن کریم سعادت و رستگاری تمام انسان‌ها و از جمله مسیحیان را در پیروی از تعالیم پیامبر اکرم ﷺ می‌داند: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَعْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (اعراف: ۱۵۷).

درواقع گرایش به اسلام و در زمره صالحان قرار گرفتن نشانه‌هایی دارد که از آن جمله ایمان داشتن به خدا و روز جزا، امر به معروف و نهی از منکر، و پیشگامی در کارهای نیک است (آل عمران: ۱۱۳-۱۱۴).

براساس برخی آیات قرآن کریم، خداوند از پیامبر اکرم ﷺ می‌خواهد که به اهل کتاب بگوید: اگر آنها واقعاً خدا را دوست دارند از فرستاده‌اش تبعیت کنند؛ زیرا این تنها وسیله جلب محبت و آموزش پروردگار است (آل عمران: ۳۱).

۳-۳-۳. کمال اختیاری

دعوت به دین حق از سوی خداوند متعال هیچ‌گاه از روی اجبار نبوده (بقره: ۲۵۶) و این نشان‌دهنده اهمیت مسئله اختیار در شقاوت و سعادت انسان است (کهف: ۲۹). مهم‌ترین شاخص تأثیرگذار در ارزشمندی حرکت

انسان به سوی کمال در اخلاق اسلامی نیز اختیار انسان است. این موضوع در تعامل اسلام با مسیحیان به روشنی به چشم می‌خورد.

همان‌گونه که گفته شد، نوع تعامل اسلام با اهل کتاب در مقایسه با مشرکان صدر اسلام متفاوت است. درحالی که مشرکان میان پذیرش اسلام و یا آماده شدن برای جهاد با آنان گزینه دیگری نداشتند، اسلام به اهل کتاب راه سومی را هم نشان داد و آن پذیرش قرارداد «ذمه» و امکان انتخاب زندگی در قلمرو اسلامی بود؛ امری که در عمل مایه تمایز تعامل اسلام با یهود و نصارا گردید. در این میان، مسیحیان رویکرد متعادل تری نسبت به دعوت اسلام از خود نشان دادند.

برای مثال، در ماجرای مهاجرت جمعی از مسلمانان به حبشه و خواندن آیاتی از قرآن کریم، نجاشی حاکم حبشه و اطرافیان از شنیدن این آیات متأثر شدند و اشک شوق ریختند: «وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» (مانده: ۸۳).

نمونه دیگر در ارتباط با مسیحیان نجران، به مثابه بزرگ‌ترین جامعه مسیحی در حجاز است. آنان با اینکه در ابتدا و پس از احتجاج پیامبر ﷺ مباحله را پذیرفتند، اما در میانه کار تسلیم گردیدند و به نوعی با پذیرش حقانیت پیامبر اکرم ﷺ حاضر به ترک مباحله و پرداخت جزیه شدند. اسلام نیز از این فرصت در جهت هدایت مسیحیان با تأکید بر نقاط مشترک استفاده کرد (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۹۳). درواقع مسیحیان از این امتیاز آزادانه استفاده کرده، در کنار مسلمانان به حیات خود ادامه دادند، درحالی که اکثریت یهودیان مدینه از این فرصت برای توطئه و دشمنی علیه اسلام استفاده کردند و در نتیجه، یا کشته شدند و یا از قلمرو اسلامی با اراده الهی طرد گردیدند (حشر: ۲-۵).

۳-۳-۴ مراتب ارزش

با توجه به مطالب پیش گفته، روشن گردید که اسلام در تعامل خود با مسیحیان و در جهت تأمین هدف نهایی خود که همان دستیابی مسیحیان به سعادت و کمال مطلوب است، از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کند. قرآن کریم مسیحیان را به اسلام - که روشن‌ترین مسیر معرفی شده توسط پیامبران پیشین است - دعوت می‌کند. با این حال یک هدف ثانوی را هم مدنظر دارد و آن تلاش برای رسیدن به وحدت در سایه پایبندی به اصول و ارزش‌های مشترک دینی است.

برهمن اساس و با توجه به اینکه ارزش فعل اخلاقی از جهت تناسبی است که با کمال حقیقی انسان دارد، در تعامل با مسیحیان می‌توان به دو نوع «ارزش ذاتی» و «ارزش غیر» قائل شد. ارزش ذاتی که در درون اسلام نهفته در ارتباط با مسیحیان با تعبیری همچون «فلاح و رستگاری» (اعراف: ۱۵۷)، «بندگی شایسته» (آل عمران: ۱۱۴)، «محبوب خدا بودن» (آل عمران: ۳۱)، «آمرزش گناهان» (بقره: ۲۸۵) و «مسلم بودن» (آل عمران: ۸۴) آمده است.

این عناوین اشاره به حقیقت واحدی دارند که از آن به «قرب الهی» تعبیر می‌شود. اما در صورتی که مسیحیان اسلام را نپذیرند، ولی بتوانند براساس مشترکات اعتقادی با جامعه اسلامی همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند، در این حالت وحدتی شکل می‌گیرد که می‌تواند مقدمات کمال و سعادت را فراهم آورد. دقیقاً به همین علت است که مسیحیان نجران پس از آنکه از پذیرش اسلام سرباز زدند، ابتدا مباحله با پیامبر اکرم ﷺ را پذیرفتند، اما پس از اینکه به حقانیت ایشان پی بردند، پرداخت جزیه و زندگی در قلمرو اسلام و در کنار مسلمانان را ترجیح دادند.

۳-۳-۵. دیگرگرایی در سایه خداگرایی

به یقین هیچ انسانی را نمی‌توان یافت که به دنبال سعادت و کمال نهایی خویش نباشد. اما با توجه به اینکه گرایش‌هایی (مانند حقیقت‌جویی، کمال‌خواهی، میل به جاودانگی و میل به پرستش) در درون همه انسان‌ها وجود دارد (رجبی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۶)، در نظام اخلاق تعامل با مسیحیان از دیدگاه اسلام، تمام سازوکارهای رسیدن به این اهداف به‌گونه‌ای شایسته برای دیگران نیز فراهم است.

همان‌گونه که در نظریه «قرب الهی» مطرح گردید، در نظام اخلاقی اسلام که نظامی غایت‌گراست، کمال و سعادت انسان‌ها در سایه بندگی خداوند محقق می‌شود. قرآن کریم ایمان به پیامبر گرامی ﷺ را برای اهل کتاب خیر می‌داند (آل عمران: ۱۱۰). از نظر اسلام هدایت یک تن همانند هدایت تمام انسان‌ها به‌شمار می‌رود (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۲۳۱) و بهتر است از آنچه خورشید بر آن می‌تابد و یا غروب می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۸۴).

همچنین در روایت دیگری امیرمؤمنان علیؑ می‌فرمایند: «برای مردم به همان راضی شو که برای خودت رضایت می‌دهی و به مردم همان را بده که دوست داری به تو داده شود» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۸۲). پیامبر اکرم ﷺ در نامه‌های متعددی که برای حاکمان مسیحی فرستادند، بر نقش اثرگذار آنان در هدایت مردمان تحت امرشان تأکید کردند و گناه بی‌ایمانی مردم را بر عهده زمامداران بی‌ایمان دانستند. در واقع، اسلام در تعامل با مسیحیان، چه با رویکرد ایجابی و چه با رویکرد سلبی در جهت هدایت آنان کوشیده است. اسلام در عمل نیز با روش‌های گوناگون، اعم از رفتار به عدالت، احسان نمودن، جدال احسن، و مباحله، با مسیحیان تعامل کرده و هدف خود را در قالب دعوت به اسلام و یا توحید دنبال کرده است.

۳-۳-۶. خداگرایی در کلام عیسیؑ

چنان‌که در رویکرد سلبی قرآن کریم در مواجهه با مسیحیان بیان شد، خداوند هم‌گام با نفی اعتقادات باطل مسیحیان، سعی در دعوت آنان به سوی حقیقت دارد. این کار برای معرفی مسیر سعادت و کمال و شناخت صحیح خدای متعال و عدم پرستش غیر اوست. بر این اساس در سوره «مریم» به معرفی حقیقت حضرت عیسیؑ می‌پردازد و از قول ایشان می‌فرماید: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» (مریم: ۳۰).

در این آیه بنده خدا بودن از اوصاف بارز حضرت عیسی علیه السلام شمرده شده و راز برگزیدگی او به مقام نبوت، مقام «عبودیت» اوست. نیز همین عیسی علیه السلام است که در خطاب به مسیحیان، خود را بنده خدا معرفی می‌کند و از آنان می‌خواهد که در صراط مستقیم قرار گیرند. در صراط مستقیم بودن یعنی: به مقام ربوبیت خدای متعال باور داشتن و بندگی او را پذیرفتن: «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (مریم: ۳۶).

در آیه دیگر، زمانی که فرشتگان بشارت حضرت عیسی علیه السلام را به مریم علیها السلام دادند، از او به‌عنوان کلمه الهی، مقرب درگاه الهی، و صاحب مقام و آبرو در دنیا و آخرت یاد کردند (آل عمران: ۴۵).

قرآن کریم در سوره «آل عمران» پس از آنکه از قول فرشتگان بر طهارت، برگزیدگی و برتری حضرت مریم علیها السلام بر سایر زنان عالم تصریح می‌کند، از او می‌خواهد تا به شکرانه این مقام، در برابر پروردگارش خضوع، رکوع و سجده کند و او را عبادت نماید. درواقع، قرآن کریم میان عبادت، خضوع و خشوع برای خداوند و رسیدن به مقام طهارت و برگزیدگی، رابطه مستقیمی ایجاد کرده، آن را وسیله‌ای برای سعادت و کمال انسان و تقرب به درگاه الهی می‌داند: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آل عمران: ۴۲-۴۳).

قرآن کریم مأموریت حضرت عیسی علیه السلام در میان بنی‌اسرائیل را دعوت به دین خدا دانسته است که در این راه حواریان او را یاری کردند؛ زیرا آنان تسلیم خداوند و مؤمن به تعالیم حضرت عیسی علیه السلام بودند. بنابراین از دیدگاه قرآن، کمال و سعادت مسیحیان در پیروی از تعالیم حضرت عیسی علیه السلام یاری کردن او و همگام بودن با وی در مسیر سلوک الی‌الله تعریف می‌شود (آل عمران: ۵۲).

از دیدگاه قرآن کریم بیروان راستین حضرت عیسی علیه السلام، همانند او نزد خداوند از جایگاه والایی برخوردارند، به‌خلاف کسانی که به او ایمان نیاوردند و در زمره کافران قرار گرفتند. جایگاه حضرت عیسی علیه السلام نزد خداوند متعال و محل کرامت او محل استقرار ملائکه است: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (آل عمران: ۵۵).

همچنین در شأن نزول آیه ۱۷۲ سوره «نساء» آمده است که مسیحیان نجران از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: چرا درباره مسیح علیه السلام چنین می‌گویید؟ فرمودند: درباره او چه گفته‌ام؟ گفتند: می‌گویید: بنده و فرستاده خداست. در پی آن، این آیات نازل شد (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۲۱۱؛ میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۷۸۲)؛ زیرا مسیح بنده خدا بود و ابداً از بندگی خدا ابایی نداشت و این مطلبی است که مسیحیان نیز آن را می‌پذیرند. انجیل‌هایی هم که به نام «کتاب مقدس» در دست ایشان است، آن را انکار نمی‌کنند، بلکه به بندگی و عبادت او در برابر خدای متعال تصریح دارند (طباطبائی، ۱۳۶۲ق، ج ۵، ص ۱۵۱).

در نهایت حضرت عیسیٰ علیه السلام با معرفی خود به منزله پیامبر الهی که تصدیق کننده تورات است، بنی اسرائیل را به ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بشارت می دهد و مسیر سعادت و کمال را در ایمان به خداوند و اطاعت پیامبر بعد از خود ترسیم می کند (صف: ۶).

نتیجه گیری

یکی از نظریات مهم غایت گرا نظریه «قرب الهی» است. بر این اساس می توان نظام اخلاق اسلام در تعامل با مسیحیان را تأمین سعادت و کمال آنان دانست. این هدف اگرچه در دیگر مکاتب اخلاقی به روش های گوناگون دنبال می شود، اما اسلام دستیابی کامل به آن را در سایه عبادت و تقرب به درگاه الهی و از طریق نظام تعاملی خویش دنبال می کند؛ زیرا این مهم ریشه در ماهیت و حقیقت دین اسلام دارد که تأمین کننده سعادت دنیوی و اخروی انسان هاست. از نظر اسلام، ادیان آسمانی در جهت ایجاد تمدن انسانی براساس توحید تلاش می کنند. آنچه در این میان مهم است تسلیم بودن در برابر تمام رسولان و محتوای پیام آسمانی ایشان است.

قرآن کریم حضرت ابراهیم علیه السلام را الگوی مناسبی برای یهودیان، مسیحیان و مسلمانان می داند و ایشان را به پیروی از آیین او فرامی خواند؛ همان گونه که حضرت ابراهیم علیه السلام فرزندانش را به ثبات قدم در این مسیر سفارش می کرد.

در عین حال، در اسلام هیچ اجباری برای پذیرش آیین جدید وجود ندارد، بلکه اسلام در تلاش است تا با آگاهی بخشی به پیروان ادیان و افزایش بصیرت، آنان را به سوی دین خدا و توحید راهنمایی کند. اسلام در ارتباط با مسیحیان، از دستیابی به جامعه توحیدی به مثابه یک غایت مشترک میان اسلام و اهل کتاب و مسیحیان یاد می کند و برای رسیدن به این هدف از اصول و قواعد اخلاقی خود (مانند عدالت، احسان، صلح طلبی و رعایت مصالح معنوی) بهره می برد.

خداوند در برخورد با مسیحیان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سفارش می کند تا گفت و گو و تعامل را با دعوت به وجوه مشترک اعتقادی آغاز نماید. به عبارت دیگر، بازگشت به «کلمه سواء» در پرستش خداوند و نفی غیر او، علاوه بر اینکه به اولین وجه مشترک اسلام و مسیحیت (یعنی توحید) اشاره دارد، نشان دهنده آن است که یگانه پرستی و دوری از شرک از نقاط مشترک همه ادیان آسمانی است که ممکن است در اثر عواملی به تدریج به فراموشی سپرده شود.

اسلام بر مبنای کشف حقیقت و زدودن پرده های جهل و اعتقادات ناصحیح، با مسیحیان وارد تعامل شده است. اسلام با توجه به حس عدالت طلبی، و میل به پرستش و جاودانگی نفس در مسیحیان، آنان را به مسیر تکاملی خویش، یعنی دعوت به اسلام در قدم اول، و توحید در مرحله بعد، سوق داده و در جهت رسیدن به کمال انسانی از طریق حق و عدالت و عبادت خداوند کوشیده است.

منابع

- الوسی، محمد، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ارسطو، ۱۳۷۷، *اخلاق نیکوماخوسی*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو.
- بحرانی، سیدهاشم، ۱۴۱۶ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت.
- برقی، احمدین محمد، ۱۳۷۱ق، *المحاسن*، تحقیق جلال الدین حسینی، چ دوم، قم، دارالکتب الاسلامیه.
- بلاغی، محمدجواد، ۱۴۲۰ق، *الآء الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم، بنیاد بعثت.
- بلخی، ابوالحسن، ۱۴۲۳ق، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت، داراحیاء التراث.
- پینکافس، ادموند، ۱۳۸۲، *از مسأله محوری تا فضیلت گرایی*، ترجمه و تعلیق حمیدرضا حسنی و مهدی علی پور، قم، دفتر نشر معارف.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، *تفسیر اثنی عشری*، تهران، میقات.
- حسینی قلعه بهمن، سیداکبر، ۱۳۸۳، *واقع گرایی اخلاقی در نیمه دوم قرن بیستم*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞
- دروزه، محمدعزت، ۱۳۸۳ق، *التفسیر الحدیث*، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.
- راسل، برتراند، ۱۳۷۳، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، چ ششم، تهران، پرواز.
- رجبی، محمود، ۱۳۸۸، *انسان شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞
- سبزواری، محمد، ۱۴۱۹ق، *ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن*، بیروت؛ دارالتعارف للمطبوعات.
- صدوق، محمدبن علی، ۱۳۷۷، *الخصال*، ترجمه محمدباقر کمرهای، تهران، کتابچی.
- _____، ۱۴۱۳ق، *من لایحضره الفقیه*، قم، جامعه مدرسین.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۲ق، *نهایة الحکمة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- _____، ۲۰۰۲م، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه اعلمی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- _____، ۱۳۷۷، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران، دانشگاه تهران.
- طوسی، محمدبن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طیب، عبدالحسین، ۱۳۷۸، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، اسلام.
- عاملی، محمد، ۱۴۰۲ق، *الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- فرانکنا، ویلیام کی، ۱۳۷۶، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم، طه.
- فروغی، محمدعلی، ۱۳۷۵، *سیر حکمت در اروپا*، تصحیح امیرجلال الدین اعلم، تهران، البرز.
- فیض کاشانی، محسن، ۱۴۱۸ق، *الأصفی فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۳۷۷، *تفسیر احسن الحدیث*، تهران، بنیاد بعثت.
- قمی، شیخ عباس، ۱۳۸۹، *کلیات مفاتیح الجنان*، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران، حدیث مهر.
- کاپلستون، فردریک، ۱۳۸۰، *تاریخ فلسفه*، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، چ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۸۴، *میزان الحکمه*، چ پنجم، قم، دارالحدیث.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۹، *پیش نیازهای مدیریت اسلامی*، تحقیق غلامرضا متقی فر، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞
- _____، ۱۳۸۳، *آموزش فلسفه*، چ ششم، تهران، امیرکبیر.
- _____، ۱۳۸۴، *حقوق و سیاست در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞
- _____، ۱۳۸۷، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞
- _____، ۱۳۸۹، *جستارهایی در فلسفه علوم انسانی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞

- مک ناتن، دیوید، ۱۳۸۳، *نگاه اخلاقی: درآمدی به فلسفه اخلاق*، ترجمه حسن میاننداری، تهران، سمت.
- _____، ۱۳۸۶، *بصیرت اخلاقی*، ترجمه محمود فتحعلی، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- ملاحویش، عبدالقادر، ۱۳۸۲ق، *بیان المعانی*، دمشق، مطبعة الترقی.
- میبدی، رشیدالدین، ۱۳۷۱، *کشف الاسرار و عدة الایوار*، تهران، امیرکبیر.
- نیچه، فردریش، ۱۳۵۲، *دجال*، ترجمه عبدالعلی دستغیب، تهران، آگاه.
- _____، ۱۳۷۷، *چنین گفت زرتشت*، ترجمه مسعود انصاری، تهران، جامی.

Brink, David, 1998, "Moral Realism and the Sceptical Arguments from Disagreement and Queerness", in *Ethical Theory Australasian Journal of philosophy*, v. 62, N. 2.

Dancy, Janatan; 1976, "Moral Realism", in *The Routledge Encyclopedia of Philosophy*, Cambridge University Press.